

## شهید حسین باصولی



ازتبار علی  
سازمان جامع سرواران و دهستانهای استان بوشهر

نام پدر	محمد حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۸/۰۶/۲۸
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۳۰
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	دهقاید

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

در سال ۱۳۴۸ در خانواده ای مذهبی و مستضعف چشم به جهان گشود. دوران طفولیت و کودکی را در دامان پر مهر و محبت پدر و مادرش سپری کرد. تحصیلات ابتدائی را در دبستان شهید بهشتی با موفقیت گذراند، آن گاه که به مقطع راهنمایی راه یافت، مصادف بود با شروع جنگ تحمیلی علیه انقلاب اسلامی. کلاس اول راهنمایی را در مدرسه شهید منتظری پشت سر گذاشت، از آن جا که روح بلند پرواز و عشق و ایمانش به نهال نورسته انقلاب و میهن اسلامی او را لحظه ای آرام نمی گذاشت، سگر علم و دانش را رها و با خیل کاروانیان به مکتب عشقی که حسین(ع) آموزگارش بود، روانه شد. مدت ۴ ماه را در جبهه غرب در ستیز با مزدورانی گذراند، که با زیر پا گذاشتن همه قوانین، وحشیانه به حریم بلاد اسلام حمله ور شده بودند. و بعد از برگشتنش گرچه ۴ ماه تحصیلی اش را در جبهه گذرانیده بود، توانست با جدیت کامل کلاس دوم راهنمایی را به پایان برساند. پس از فراغت از مدرسه، دوشادوش پدر رنج کشیده خود، برای تأمین معاش خانواده گرامی و آبرومندش در گرمترین ماه تابستان، آنگاه که گرما تاب و توان را از هر کسی می ربود، در کوره آجرپزی مشغول به کار شد. دوستانش هیچ گاه به یاد ندارند که در سخت ترین شرایط زندگی او را غمگین دیده باشند، چه در کلاس و چه در میادین ورزش همیشه و در همه جا تبسمی شیرین بر لب داشت. به سال ۱۳۶۵ که در کلاس سوم راهنمایی اشتغال به درس داشت، ندای ملکوتی امام(ره) مبنی بر پیکار با دشمنان قرآن و اسلام و رسیدن به پیروزی نهایی، در فضای کشور طنین انداز شد. او که برای رسیدن به چنین فرستی لحظه شماری می کرد، و نهایت آرزویش پوشیدن لباس رزم و نبرد با نیروهای بعثی بود. امر امام و پیر و مرادش را به جان و دل پذیرا شد و با سپاه عظیم حضرت محمد(ص) روانه جبهه شد. در عملیات ظفرمندان کربلای ۴ شرکت فعال داشت و پس از چند روز مرخصی مجدداً در عملیات غرور آفرین کربلای ۵ که در منطقه عملیاتی شلمچه آغاز شده بود، به عنوان آرپی جی زن حضور داشت. در صبح دم ۲۹ دی ماه آن گاه که شب شکنان ظفرمندان چهره ظلمانی شب را با رزم بی امان خود درهم شکسته بودند و فجر پیروزی را نوید می دادند، شهید عزیزمان با آن که ۱۷ بهار از عمرش نگذشته بود، سر به زمین خون رنگ کشورمان گذاشت و ندای رسایش که منادی اسلام محمدی(ص) بود، برای همیشه در فضای روح بخش ملکوتی میهن اسلامیمان طنین انداز شد، و با هدیه خون خود شهادتین خود را در طول زمان امضا نمود، و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

## وصیت نامه

به نام الله آن کسی که مرا به وجود آورد، و با سلام به خاتم پیامبران آورنده دین مبین اسلام و جانشینان برحقش از مرد جبهه و محراب تا فرزند شهیدش عزیز زهراء (س) امام حسین (ع) و فرزندان برومند و معصومشان از امام زین العابدین (ع) تا امام زمان (عج) این تنها امید محرومان و نداگویان به نائب او امام روح الله و با سلام به ارواح طیبه شهدا این پویندگان طریقت ابا عبدالله (ع) با سلام به شما پدر و مادرم که در تربیت و تعلیم من زحمت فراوان کشیده اید؛ و سلام و درودت باد، ای پدر گرامی که سال ها با دست پینه بسته در تابستان و زمستان طاقت فرسا برای رساندن این فرزند کوچکت به این سن و سال متحمل رنج های فراوانی گردیدی . و با سلام و درود به شما پدر و مادر عزیزم که شب و روز در انتظار تولد فرزندی بودید تا بتواند دین اسلام را یاری کند و به یاری امام خود بشتابد، پس خوشحال باش که به آرزوی خود رسیدی و فرزندی ناقابل را فدای مکتب خود نمودی.

اما از خود بگویم که قلم توان حرکت روی این کاغذ صاف و بی آرایش را می طلبد ، تا از بنده ای بگوید که همه عمر خود را در غفلت و فراموش کردن مرگ و گفتن سخن های بیهوده و اعمال شرم آور و پیروی نکردن از دستورات خالق خود و اطاعت کردن از هوای نفس و سرپیچی از امام امت خود سپری نموده و حال با توسل به امام زمان (عج) می خواهد به عنوان وصیت نامه ، چند کلمه ای را تقدیم به خانواده و امت حزب الله نماید. اول این که پدر و مادر و برادر و خواهرانم ! من از یک چیز نگران هستم و آن این است که اگر بخواهید برای من آه و ناله و گریه شدید کنید، پیش ابا عبدالله (ع) رو ندارم، و شما هم پیش منیرا وقتی قاسم بن الحسن (ج) شهید شد ، یزیدیان نگذاشتند که مادرش به نعش عزیزش برسد. و بعد موقعی که می خواهند جسد مرا به خاک بسپارند، خواهشی که از شما دارم این است که چشم مرا باز بگذارید و اگر در چشم نگاه کنید، خواهید فهمید که چشم مرا به چه دوخته ام، حتماً خواهید گفت: که دارم ضریح ابا عبدالله (ع) را می بینم و در حالی که دارند جنازه مرا به خاک می سپارند. برادرم دست در زیر سرم بگذارد و پدر و مادرم در بالای سرم باشند که در آن لحظه به یاد عباس علمدار باشید که امام حسین (ع) سر او را در دامن گرفت.

اما شما ای جنایتکاران و ملحدان و تجاوزکاران قرن ! بدانید که اگر خون مرا ریختید صدها قاسم وار هستند که شما را به خاک ذلت بکشند و دین خدا را پاسداری کنند. و بدانید که من ناکام از دنیا نرفتم ، بلکه من عشقی داشتم که امام حسین (ع) با صدای (هل من ناصر ینصرنی) خود عقد آن را خوانده بود و او را در آغوش گرفتم. و بعد، از خانواده عزیزم می خواهم که اگر تا به حال در حق آن ها ظلمی کرده ام به خصوص بزرگترها، خواهران و برادران حزب الله، که چون در آخرت اطاعت از پدر و مادر را و بزرگترها را از من سؤال می کنند ، شرمند نباشم ، حقیر را ببخشید و حلال کنید. بارالها رزمندگان اسلام را پیروز به کربلای حسینی برسانید، پروردگارا، مستضعفین را بر مستکبرین پیروز و سربلند بگردان.

بارالها، امام امت را تا ظهور حضرت مهدی (عج) برای امت اسلام نگه دار.

بارالها، با پیروزی سپاهیان محمد (ص) دل خانواده معظم شهداء، اسراء، مفقودین و جانبازان را شاد و خرم گردان.

پروردگارا، تعجیل در ظهور آقا امام زمان (عج) بفرما. خدایا، الها، کسانی را که در تربیت و آموزش من زحمت کشیده اند از ما راضی و خشنود بفرما.

به امید دیدار در محضر خداوند.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته



## مصاحبه

شرح زندگی شهید از زبان والدینش:

پدر شهید می گوید: قبل از رسیدن به سن مدرسه، مادرش ایشان را به خواندن نماز و یاد گرفتن قرآن تشویق می کرد. شهید نسبت به مسائل دینی و مذهبی بسیار مقید و پایبند بود. ایشان معتقد بود که هر فرد ایرانی باید جان خود را در راه وطن اسلامی فدا کند و عاشقانه در این راه قدم بردارد. و اجازه ندهد که دشمن به وطن و ناموس ما تجاوز کند. و می گفتند: دفاع از وطن وظیفه هر شخص ایرانی است. شهید همیشه به اهل بیت (ع) ارادت خاصی داشتند، و توسل به آن ها را سر لوحه کارهای خود قرار می دادند. ایشان علاقه زیادی به قرآن داشتند، و دعا و راز و نیاز را جزئی از زندگی خود قرار داده بودند. برادر شهید می گوید: شهید علاقه خاصی به ماه محرم داشتند و در مراسم عاشورا شرکت فعال داشت. ایشان در انجام واجبات و ترک محرمات کوشا بود، و دوستان را به انجام واجبات و ترک محرمات سفارش می کرد. شهید بزرگترین آرزویش دیدن رهبر انقلاب و بعد دیدار کربلا و شهادت بود. همان طور که در وصیت نامه خود نوشته بود، موقع خاک کردن من خوب به چشمانم نگاه کنید. خواهید فهمید، چشمم را به چه دوخته ام! آری چشمم را به ضریح ابا عبد الله (ع) دوخته ام.

رفتار شهید از زبان خانواده و دوستان:

پدر شهید می گوید: رفتار و برخوردش با اعضای خانواده بسیار عالی بود. ایشان فردی خوش اخلاق و خوش رو و خوش برخورد بود، رفتار و کردارش با اعضای خانواده بسیار خوب و زبانزد خاص و عام بود.

روابط شهید با خویشاوندان خیلی خوب بود و همیشه صله رحم را به جامی آورد.

تواضع و فروتنی ایشان نمونه و زبانزد خاص و عام بود. حجب و حیا از رفتار ایشان نمایان بود، شهید در امانت داری و حفظ اسرار شایسته ترین بود. کارهای شهید برای همه نمونه و الگو بود. شهید عاشق جبهه و جنگ بود. ایشان به دوستان و آشنایان سفارش می کرد که اسلام در خطر است و خاک و ناموس ما در دست دشمن است، و توصیه های رهبر انقلاب را باید عمل کرد و به رزمندگان اسلام کمک کنیم.

شهید برای اولین بار در سن ۱۴ سالگی در حالی که به مدرسه می رفت و سال دوم راهنمایی بود، مدرسه را رها و به کردستان رفت و سه ماه در کردستان بر علیه دشمنان جنگید.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران